

Analysis of Solutions for Developing Resources of Organ Donation; A Donation Card Approach

Elahe Sadeghi¹, Zahra Fehresti², Ebrahim Yaghouti³

Abstract

Nowadays, organ transplant is an inevitable necessity for patients in need who other medical treatments don't work for them. Nevertheless, it has become one of the major challenges of societies to find transplantable organs in order to bring patients in need back to society and their families. The statistics points out that in the year 2017, despite the issuance of the four million organ donation cards in the country, only 3% of the applicants in need succeeded to get an organ. One of the major obstacles in this regard is the lack of legislative recognition of organ donation cards and this causes the organ donation cards to not have appropriate effectiveness. By studying primary religious resources and Iranian regulations with documentary method, the present study aims to analyze the role of satisfaction of person injured with brain death and his parents in the organ donation law and the role of the organ donation card in order to develop organ donation. The law of organ donation recognized either the will of the patient or satisfaction of his (her) parents as legal permission of organ donation, whereas in contradiction with this approval of Iranian Islamic parliament, its bylaw has required satisfaction of the parents combined with the will. Filling the organ donation card is considered as a legal action which is adaptable with the will institution. The reasons given in this study indicate that the filling of the organ donation card can be considered as equivalent of the official will of the person and it is not necessary to obtain approval from his parents. The law is transparent, moreover, according to the religious thoughts the will of dead person is respectful and cannot be changed.

1. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Literature and Humanities, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Literature and Humanities, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding author) Email: Fehrest41@yahoo.com

3. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Literature and Humanities, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Keywords

Organ Donation, Brain Death, Will, Organ Donation Card

Please cite this article as: Sadeghi E, Fehrest Z, Yaghouti E. Analysis of Solutions for Developing Resources of Organ Donation; A Donation Card Approach. Iran J Med Law 2020; 14(53): 173-198.

تحلیل راه کارهای توسعه منابع اهدای عضو با رویکرد کارت اهدای عضو

الهه صادقی^۱

زهرا فهرستی^۲

ابراهیم یاقوتی^۳

چکیده

امروزه پیوند عضو برای بیماران نیازمندی که سایر معالجات پزشکی در مورد آنان کارساز نیست، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. با وجود این یافتن اعضاء پیوندی به منظور بازگرداندن بیماران نیازمند به جامعه و خانواده خود به یکی از چالش‌های مهم جوامع تبدیل شده است. آمارها حاکی از آن است در سال ۱۳۹۶، با وجود صدور ۴ میلیون کارت اهدای عضو در کشور، تنها ۳ درصد از متقاضیان موفق به دریافت عضو شده اند. یکی از موانع مهم در این مسیر عدم وجاهت قانونی کارتهای اهدای عضو است و همین امر باعث می‌شود تا کارتهای صادره از اثر بخشی مناسبی برخوردار نباشد. مطالعه حاضر از طریق بررسی منابع دینی دست اول و قوانین و مقررات مربوط به اهدا با روش اسنادی، درصدد تحلیل جایگاه اراده فرد مبتلا به مرگ مغزی و رضایت اولیا وی در قانون اهدای عضو و نقش کارت اهدا در جهت توسعه اهدای عضو است. گرچه در ماده واحده قانون پیوند اعضا، یکی از دو مورد وصیت خود فرد یا رضایت اولیاء وی، مجوز اهدای عضو شناخته شده است، اما آیین‌نامه اجرایی این قانون در تناقض با مصوبه مجلس شورای اسلامی رضایت اولیاء را به ضمیمه وصیت الزامی دانسته است. پر کردن کارت اهدا عضو یک عمل حقوقی قابل انطباق با نهاد وصیت است. دلایل ارائه شده در این تحقیق نشانگر آن است که تکمیل کارت اهدای عضو می‌تواند هم ردیف با وصیت رسمی فرد تلقی شود و نیازی به کسب

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول) Fehrest41@yahoo.com

۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۴/۱۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۲۳

رضایت از بازماندگان نیست. علاوه بر این که قانون پیوند عضو ظهور کافی دارد، بر اساس آموزه‌های دینی نیز وصیت متوفی، محترم بوده و قابل تغییر نیست.

واژگان کلیدی

اهدای عضو، مرگ مغزی، وصیت، کارت اهدای عضو

مقدمه

با پیشرفت تکنولوژی‌های مرتبط با علوم پزشکی، تکنیک‌های جدیدی برای نجات جان انسان‌ها پا به عرصه گذاشته است. یکی از آن‌ها، پیوند عضو به نیازمندان عضو سالم می‌باشد. در ایران سالانه ۲۵ هزار نفر نیازمند به عضو پیوندی وجود دارد. با وجود این، امر پیوند با مشکلاتی مواجه است به نحوی که تنها درصد کمی از متقاضیان موفق به دریافت عضو اهدایی می‌شوند. طبق آخرین آمار تنها ۸۰۸ نفر در کشور، از طریق اهدای عضو افراد دچار مرگ مغزی موفق به دریافت عضو مورد نیاز شده‌اند. به عبارت دیگر تنها ۳٪ از نیازمندان توانسته‌اند نیاز خود را برطرف کنند. با وجود این که سالانه به طور متوسط ۵ تا ۸ هزار مرگ مغزی در کشور روی می‌دهد و منبع مناسبی از این نظر وجود دارد، ولی در عمل تنها ۲۵۰۰ تا ۴۰۰۰ مورد از آن‌ها قابلیت اهدا پیدا می‌کنند. همچنین طبق آمار در سال ۱۳۹۴ در ایران ۱۶ هزار مرگ و میر ناشی از تصادف در کشور روی داده است که در صورت وجود برنامه و سیاست‌های مشوق و تسهیلگر در ابعاد تقنینی، فرهنگی، اقتصادی و...، بخش قابل توجهی از این ظرفیت می‌توانست برای رفع نیاز مبرم افراد به عضو پیوندی به کار گرفته شود (۱). طبق آخرین آمار دفتر بین‌المللی اهدا و پیوند عضو (IRODAT)، کشور ایران رتبه ۳۲ را در دنیا از نظر مرگ مغزی به خود اختصاص داده است.

در حال حاضر بررسی اجمالی نشان می‌دهد موانعی در مسیر اهدای فراگیرتر عضو برای نجات جان انسان‌ها در کشور وجود دارد، از جمله این موانع می‌توان به عدم توجه به آثار حقوقی کارتهای اهدای عضو پس از مرگ افراد و منوط کردن اهداء به رضایت خانواده متوفی اشاره کرد. بر اساس ماده ۷ آیین‌نامه قانون پیوند اعضا، کسب رضایت از کلیه وراثت کبیر مبتلا به مرگ مغزی الزامی است، به علاوه بر اساس تبصره همان ماده، موافقت اولیای متوفی باید به صورت کتبی صورت گیرد. همین امر می‌تواند وقت زیادی را هدر دهد. این در حالی است که چنانچه وقت طلایی از دست نرود و اهدای عضو در بازه زمانی ۱۲ تا ۲۴ ساعت صورت گیرد ۲۶٪ ارگان‌های بدن فرد مرگ مغزی سالم می‌ماند و از همه مهم‌تر این که ریه فرد از بین نمی‌رود، اما اخذ رضایت از بازماندگان با توجه به تألمات روحی وارد شده امر آسانی نیست و چنانچه زمان اخذ رضایت از آنان از ۲۴ ساعت بگذرد، تنها ۳٪ ارگان‌های حیاتی بدن از جمله کلیه‌ها، کبد و قلب سالم می‌مانند، لذا این تحقیق با درک ضرورت رفع مشکل مذکور درصدد

پاسخ به این سؤال اساسی برآمده است که آیا بر اساس ضوابط و قواعد شرع مقدس و قوانین مصوب، امکان سرعت‌بخشی و تسهیل در استفاده از منابع اهدای عضو وجود دارد، به گونه‌ای که بتوان مشکل بیماران نیازمند را برطرف نمود؟ آیا تمهیداتی متناسب با ظرفیت‌های مذکور در قوانین و مقررات مرتبط در کشور پیش‌بینی شده است؟ نتایج این تحقیق می‌تواند دریچه‌های نوینی برای استفاده از ظرفیت‌های موجود به منظور نجات جان انسان‌ها بگشاید. این امر بسیار مهم ارزیابی می‌شود، چراکه حیات انسان در همه مکاتب توحیدی، مقدس و موهبتی الهی دانسته شده و حفظ و صیانت از آن دارای اهمیت فراوانی است، به نحوی که در قرآن کریم، نجات جان یک انسان هم سنگ با نجات جان همه انسان‌ها دانسته شده است «... وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (۲).

رابطه انسان با اعضای بدن خویش

مسأله پیوند عضو، خود مبتنی بر برداشت عضو از شخص مرده یا مبتلا به مرگ مغزی و سپس اهدای آن به فرد نیازمند است. یکی از مبانی مهم و تئوریک فقهی در مسأله اهدای عضو، تبیین رابطه انسان با اعضا و جوارح بدنش است. نحوه رویکرد به این مسأله، از منظر محدوده اختیار انسان در خصوص بدن و اعضا و جوارح خود، می‌تواند منشأ نظرات متفاوت و گاه متعارض گردد.

یک دیدگاه انسان را مالک اعضا و جوارح خویش می‌داند و از آنجا که او مالکیت دارد، می‌تواند تصرفات مالکانه بر بدن خویش داشته باشد، همانطور که می‌تواند در اموال خود، هر گونه تصرف و تصمیم‌گیری داشته باشد (۳). بر اساس این دیدگاه انسان می‌تواند در مورد خون خود هم تصمیم به فروش آن بگیرد (البته با فرض داشتن منفعت عقلایی). همچنین اجازه دارد تا سایر اعضای غیر حیاتی (غیر ریسه) خود را نیز در معرض خرید و فروش یا سایر تصرفات قرار دهد. با پذیرفتن چنین دیدگاهی افراد می‌توانند حتی با وجود نقص عضو، اعضای مانند کلیه را به دیگری فروخته و یا تحت عناوین دیگری مانند هبه، در اختیار دیگران قرار دهند. این دیدگاه مقبولیت چندانی ندارد و از پشتوانه محکم شرعی برخوردار نیست، زیرا از نظرگاه کلامی، این خداوند است که در حقیقت خالق و مالک انسان‌ها محسوب می‌شود (۴). با رد این فرضیه از آنجا که نسبت انسان با بدنش نسبت مالکیت نیست، قاعده تسلیط شامل آن نمی‌شود

و نمی‌تواند از اختیاراتی که بر اساس قاعده تسلیط، مالک می‌تواند بر اموالش اعمال کند، استفاده کند. بر این اساس حق دخل و تصرفاتی که انسان نسبت به اموالش دارد، مانند خرید، فروش، هبه یا وصیت را نمی‌توان نسبت به اعضا و جوارح بدن تصور کرد.

برخی از فقهای معاصر، سلطه انسان بر بدن خویش را نه بر اساس دلایل نقلی، بلکه از طریق شیوه عقلایی و به طور محدود پذیرفته‌اند. آیت... مکارم شیرازی در بحث‌هایی که در ضمن قاعده «الناس مسلطون علی انفسهم» داشته‌اند، تصریح نموده‌اند: به این نوع سلطه (بر اعضای بدن) در آیه و روایتی اشاره نشده است، ولی مفاد چنین امری براساس بنای عقلا ثابت و البته این نوع سلطه، تخصیص‌پذیر است و شامل هر نوع تصرفی نمی‌شود (۵).

در توضیح بیشتر این نوع استدلال و حجیت بخشی به چنین شیوه‌ای لازم است گفته شود که این امر قاعده عقلایی است که شارع از آن نهی نکرده، بلکه به زبان‌های گوناگون در آیات و روایات آن را امضا کرده است و هر قاعده عقلایی که مبنای امور مردم باشد، در امضای آن لازم نیست مفهوم مطابقی آن به صراحت ذکر شود، بلکه همین مقدار که در زبان شرع، دلالت و اشاره‌ای به آن شود، امضا و رضایت شارع را می‌توان برداشت کرد، زیرا اگر این روش مورد تأیید شارع نباشد، باید به مخالفت با آن تصریح کند.

از جمله ادله‌ای که این امضا از آن استفاده می‌شود، آیه «الَّتِیْ اُولٰٓئِیْ بِاَلْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ...؛ پیامبر از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر است» (۶) می‌باشد.

این آیه هرچند در مقام اثبات مقدم‌بودن پیامبر در ولایت بر مؤمنان است، ولی بدون شک بر ولایت مؤمنان بر خودشان نیز دلالت دارد، هرچند ولایت پیامبر بیشتر است. بنابراین مفهوم عرفی آیه آن است که ولایت انسان‌ها بر جسم خود به همان کیفیتی است که عقلا برای هر کسی معتقدند.

دلیل دیگر بر امضایی‌بودن این مسأله آیه شریفه است: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ...؛ گروهی از مردم کسانی هستند که در طلب خوشنودی خداوند از جان خود می‌گذرند» (۷).

نسبت دادن فروش نفس به انسان دلالت بر این دارد که زمام نفس آدمی به دست خود اوست، به همین جهت درصدد فروش آن برآمده است و این مضمون در راستای همان قاعده عقلایی است.

نمونه دیگر از این دلایل شرعی، اخبار دال بر واگذار کردن همه امور مؤمن به خود او توسط خدا است. سماعه در روایت موثقه از امام صادق (ع) روایت کرده است: «قال ابو عبدالله (ع): إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ امُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يَفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذُلْ نَفْسَهُ...؛ خداوند تمام امور مؤمن را به خود او واگذار کرده و تنها کاری که به وی اجازه نداده، ذلیل کردن خود است» (۸).

این روایت بواسطه عمومیتش بر واگذاری همه امور مؤمن به وی، دلالت می‌کند. این واگذاری به این معناست که حق تصمیم‌گیری و اختیار همه کارها به دست اوست و مفهوم عرفی آن این است که در زمینه جان خویش نیز برای وی حقی وجود دارد که رعایت آن و جلب رضایت وی معتبر است و این عبارتی دیگر از قاعده عقلایی «الناس مسلطون علی انفسهم» می‌باشد. روشن است که اعطای عضو به دیگری یکی از مصادیق تفویض اختیار تلقی می‌گردد، لذا اختیار آن به دست اوست و وی از چنین حقی برخوردار است، البته روشن است که باید در این زمینه از وی اجازه گرفته شود.

امام خمینی (ره) از جمله فقهای است که سلطنت انسان بر تمامیت جسمانی خود را به دلیل سیره عقلا پذیرفته است. ایشان در کتاب البیع، در ضمن بحث تفاوت‌های حق، ملک و سلطنت، تصریح کرده انسان‌ها بر نفوس خود سلطه دارند و در این باره چنین بیان کرده: «چه بسا در برخی موارد، عنوان سلطنت صادق باشد، اما در آن حالت تعبیر حق و ملک صدق نکند، مانند سلطه مردم بر نفوسشان که امری عقلایی است، پس همان‌گونه که انسان بر اموال خود مسلط است، بر نفس خود نیز مسلط است. بنابراین در آن به هرگونه که بخواهد می‌تواند تصرف کند. اگر در این راه از نظر عقلا، منع قانونی و از نظر شرع، منع شرعی نداشته باشد و مردم از نظر عقلا همان‌گونه که مسلط بر اموال خود هستند، مسلط بر نفوس خود نیز می‌باشند، بلکه در این زمان، فروش خون و جسد جهت آزمایش‌های کالبد شکافی و آموزش‌های پزشکی بعد از مرگ توسط صاحب آن، متعارف و معمول شده است و دلیل این کار، به خاطر همان سلطه‌ای

است که از نظر عقلا فرد بر جسم خویش دارد، پس سلطنت مردم بر نفوسشان عقلایی است» (۹).

با توجه به این عبارت درمی‌یابیم که امام راحل (ره) قائل به مسلط‌بودن انسان بر بدن خویش بوده و آن را یک امر عقلایی نظیر سلطه انسان نسبت به اموال خود می‌داند. چنین سلطه‌ای برای انسان این حق را ایجاب می‌کند که هرگونه تصرفی را - مگر در صورت موانع قانونی و شرعی - انجام دهد.

در اثبات این که حدیث سلطنت علاوه بر اموال، شامل نفس آدمی و تمامیت جسمانی خویش نیز می‌شود، تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن به این شرح است که اجرای حدیث سلطنت در این موارد به یکی از وجوه زیر قابل پذیرش است:

۱- ادعای فهم عرف، مبتنی بر وسعت ظهور واژه «اموالهم» به گونه‌ای که دامنه معنایی آن ملک، حق و نفس را هم دربر می‌گیرد. می‌توان از این وجه به «مناسبت میان حکم و موضوع» تعبیر کرد، مناسبتی که باعث توسع در ظهور واژه «اموالهم» شده است و از آن هر نوع «برخورداری» فهمیده می‌شود؛ ۲- ادعای «الغای خصوصیت» به گونه‌ای که واژه «اموالهم» خصوصیت نداشته و به حکم قیاس مساوات معتبر، شامل عناوین دیگر نیز بشود. این وجه برخلاف وجه قبل مبتنی بر فهم مناط حکم و وجود آن در مقیاس است، در حالی که در وجه پیشین، اعتماد بر فهم عرف و ظهور عرفی بود؛ ۳- ادعای اولویت به این معنی که چنانچه بر اساس قاعده تسلیط انسان بر اموال خویش قدرت و اختیار دارد، به نحو اولی بر کالبد و اعضای خویش نیز تسلط دارد.

حاصل این استدلال بر این توضیح استوار است که تسلط مردم بر ملک، حق، جان و شؤون دیگر خویش، فی‌الجمله مسلم و از راه الغای خصوصیت یا اولویت و یا فهم عرف، مبنی بر وسعت ظهور واژه اموالهم در روایت «الناس مسلطون علی اموالهم» از باب مناسبت حکم و موضوع، قابل اثبات است و هرگونه انصراف منافی این سلطه از سوی دیگران، ممنوع و منوط به اجازه انسان است (۱۰).

دیدگاه دیگر برای انسان، ولایت یا حق اولویت نسبت به بدن خود قائل است. بر اساس این رویکرد هر فردی در مقایسه با سایر افراد نسبت به خودش اولویت بیشتری دارد و می‌تواند از این حق خود استفاده کند، به این معنی که تصرفات عقلایی در بدن و اعضای بدن برای خود

فرد مجاز خواهد بود، البته بر اساس عقیده طرفداران این نظریه، این حق محدود به مصلحت است، یعنی تصرفات وی در صورتی که به مصلحت فردی (مصلحت متوجه خود فرد) یا مصلحت عمومی جامعه باشد، مجاز است و تنها در این صورت وی حق دارد اعضایش آن هم (اعضای غیر حیاتی خود را) برای پیوند به دیگری واگذار کند. وی همچنین حق پیدا می‌کند تا نسبت به بعد از مرگش نیز تصمیم‌گیری کند و در قالب وصیت، بخواهد تا اعضای بدن او را (تا آن مقدار که اخلاق عمومی اجازه می‌دهد) برداشته و برای نجات جان انسان دیگری به کار گیرند. این حق به ویژه در مواردی که نجات جان یک مسلمان، متوقف بر آن باشد، بر اساس ادله‌ای مانند اضطرار و ضرورت روشن و بدیهی است، زیرا فقها متفقاً بر این باورند که اضطرار حکم تکلیفی حرمت را برمی‌دارد (۱۱).

در توجیه این قاعده، فقها آن را مرتبط با همه مواردی که حفظ جان بدان وابسته باشد، دانسته‌اند و از همین روی مواردی مانند خوردن مردار برای حفظ نفس را واجب دانسته‌اند (۱۲).

از لحاظ حقوقی، حق اولویت یا حق ولایت هر شخص بر بدن فیزیکی‌اش پذیرفته شده و حقوقدانان آن را از حقوق غیر قابل انتقال به غیر دانسته‌اند، به علاوه نویسندگان حقوقی متعرض این مسأله شده و تصریح کرده‌اند که این تنها خود انسان است که حق بر تمامیت جسمی خود دارد (۱۳) و این اختیار به دیگران هر چند نزدیکان واگذار نشده است.

با وجود این که حقوق مربوط به شخصیت جسمی انسان برای زمان حیات اوست و وی در زمان حیات خود است که می‌تواند تصمیماتی عقلایی مانند اهدای اعضای غیر حیاتی به نیازمندان را بگیرد، با وجود این، برای شخص نسبت به بعد از مرگش هم حقی نسبت به آن منظور گردیده است (۱۳)، لذا می‌تواند از هرگونه تعرضی نسبت به بدن خود، مانند برداشت اعضا، نمونه‌برداری از نسوج و یا تشریح جسد او منع کند.

به هر جهت آنچه مورد تأیید بزرگانی از فقها قرار گرفته، حقی است که شخص بر جسم خود دارد، چه این حق مبتنی بر استنباط از قاعده سلطنت باشد و چه متکی به دلایل عقلی باشد، کما این که بعضی از فقهای معاصر پیوند را با اذن صاحب عضو ممکن دانسته و در مورد پیوند کلیه اظهار نظر کرده‌اند که پیوند در صورت رعایت شرایط مانعی ندارد (۱۴).

نکته شایان توجه در این مورد آن است که حق انسان نسبت به تمامیت جسمانی خود به وراثت شخص منتقل نمی‌شود (۱۲). بر این اساس، خویشاوندان و وارث مبتلا به مرگ مغزی حقی نسبت به تصمیم‌گیری در مورد کالبد او ندارند.

با توجه به دلایلی که مطرح شد، به نظر می‌رسد که انسان حق سلطه و تصرف بر اعضای خود را در مواردی که شرع اجازه داده، دارد و تنها زمانی از تصرف در اعضای خود منع شده که خود را در معرض هلاکت یا جراحات شدید قرار دهد.

نقش اذن اولیای میت در برداشت و اهدای اعضا

درباره این‌که اجازه گرفتن از ولی میت برای برداشت اعضای او ضروری و الزامی است یا خیر؟ دو نظر وجود دارد. برخی برای بازماندگان (ولی)، چنین اختیار و حقی را قائل نیستند و لذا اذن و رضایت او را بدون اثر می‌دانند و در مقابل عده‌ای دیگر، این حق را برای ولی، محفوظ دانسته، اذن و رضایت او را معتبر می‌شمارند.

۱- دیدگاه اول: نفوذ اجازه ولی

عده‌ای از فقها معتقدند که ولی میت می‌تواند اجازه دهد که برخی از اندام‌های متوفی را از بدنش جدا کنند و این اجازه برای از بین بردن حرمت جنایت بر مرده و قطع اعضای بدن او کافی است، زیرا در روایات ما از متصدی امور میت به ولی تعبیر شده است و ولایت در موضوع حاضر به معنای قیومیت است، پس ولی می‌تواند آنچه را مصلحت مولی‌علیه می‌داند، انجام دهد. بنابراین اگر ولی بخواهد برخی از اعضای میت را در اختیار پزشکان قرار دهد تا در عمل پیوند مورد استفاده قرار گیرد، این کار جایز خواهد بود (۳).

۲- دیدگاه دوم: عدم نفوذ اجازه ولی

از نظر این دسته دیگری از فقها، اذن و رضایت ولی شرعی در جواز برداشت عضو فاقد اثر و نفوذ می‌باشد و در این باره برای ولی، حقی قائل نیستند. در همین رابطه استدلال شده است، که اولاً انسان دارای حرمت و کرامتی است که باید از سوی دیگران چه در زمان حیات و چه بعد از مرگ، رعایت گردد و عدم جواز تصرف در اعضای آدمی بدون اذن و رضایت وی، در راستای حفظ و رعایت همین احترام و کرامت است و تا هنگامی که صاحب عضو، خود اذن به این تصرف نداده باشد، دیگران چه اولیای متوفی و چه اجانب، ملزم به رعایت حق صاحب عضو هستند. به این معنی که در این موضوع، ولی شرعی، مانند سایرین حق تصرف در اعضای

مولی علیه را ندارد. بر این اساس در صورت عدم وصیت میت، اولیای وی نمی‌توانند، اذن به برداشت اعضای وی را بدهند (۳)؛ ثانیاً اگرچه اولیای میت، نسبت به امور میت از نظر تجهیز وی، تصمیم‌گیری درباره انجام قصاص یا اخذ دیه یا عفوکردن قاتل دارای ولایت می‌باشند و اختیار این امور به دست آن‌ها است، اما این موارد، اطلاق ولایت اولیای میت، نسبت به هر چیز که آن‌ها بخواهند، به طوری که شامل تصرف در اعضا مولی علیه و صاحب عضو هم بشود، را ثابت نمی‌کند (۳) و در مواردی که وجود چنین حقی برای ولی میت مورد شک و تردید باشد، اقتضای اصل عملیه، عدم چنین حقی است (۱۵)؛ سوم آنکه، در مسأله اذن، از جمله شرایط صحت نفوذ اذن، این است، که شخص اذن، مالک یا در حکم مالک باشد (۱۶)؛ دیگر این که ماذون فیه، متعلق حق غیر نباشد (۱۶)، در حالی که ولی شرعی صاحب عضو و یا ولی میت، نسبت به اعضا مولی علیه، دارای حق ملکیت و یا حق انتفاع و یا حق اختصاص نمی‌باشد و همچنین برداشت عضو امری است که کاملاً متعلق به خود صاحب عضو بوده و قابلیت انتقال به وراثت شخص را ندارد، لذا وقتی که صاحب عضو، اذن به برداشت اعضایش نداده و در این باره وصیتی نکرده باشد، تصمیم اولیای میت به برداشت عضو، چون که ماذون فیه، متعلق حق غیر است به این معنی است که اولیای میت، در حق غیر، آن هم بدون رضایت صاحب حق، تصرف کرده‌اند. بنابراین، چنین اذنی باطل و فاقد اثر است؛ چهارم آنکه شرط صحت و نافذبودن تصرفات ولی، رعایت منافع و مصالح مولی علیه است و تصرفاتی که باعث ایجاد مفسده یا ضرر برای مولی علیه بشود، نافذ نیست (۱۷).

برداشت عضو از متوفی یا مبتلا به مرگ مغزی امری است که مصلحت آن متوجه فرد گیرنده می‌شود، در هر صورت مصلحتی متوجه شخص متوفی نخواهد بود. به این ترتیب وقتی در ارتباط با اموال مولی علیه، ولی حق هرگونه تصرف ندارد، به طریق اولی نسبت به جسم و اعضای بدن مولی علیه به نحوی که بخواهد اذن به برداشت اعضای او بدهد را نخواهد داشت و تا این حد، ولایت ندارد. بنابراین اذن ولی شرعی طفل و مجنون و سفیه جهت برداشت عضو، به جهت واردآوردن نقص و ضرر و جراحت به جسم و چه بسا تألمات روحی آن‌ها، نافذ و صحیح نمی‌باشد (۱۸). همچنین اذن ولی میت در صورت فقدان اذن و وصیت صاحب عضو، به دلیل عدم وجود مصلحت و منفعتی برای میت، غیر نافذ و بی‌اثر است (۳).

از طرف دیگر از لحاظ فقهی، اهلیت حقوقی افراد از طریق بلوغ، عقل و اختیار حاصل می‌شود و زمانی که افراد، واجد کمال یا همان اهلیت حقوقی گشتند، ولایت و سرپرستی دیگران از آنان برداشته می‌شود. در واقع به دیگر سخن فرد کامل، فاقد ولی است.

بنابراین اصطلاح «اولیای میت» در قانون اهدای عضو، تنها با تعبیر مسامحی قابل قبول است. در حقیقت این واژه فاقد بار حقوقی است، از آن جهت که شخصی که اهلیت حقوقی دارد، چه در زمان حیات و چه بعد از مرگش ولی ندارد تا کسب اجازه از او معنی داشته باشد. بنابراین مسأله از نوع سالبه به انتقای موضوع خواهد بود.

نهاد ولایت تنها برای کسانی قرار داده شده که از نوعی محجوریت رنج می‌برند و قانونگذار به جهت حمایت از منافع آنان در قبال جامعه، برای آن‌ها سرپرستانی گمارده است. محجورین در فقه و به تبع آن در حقوق موضوعه، اصناف مشخص و معدودی هستند که حق سرپرستی و ولایت در مورد آن‌ها حد اکثر تا زمان حیات آن‌هاست و بعد از مرگ، حق ولایت از بین می‌رود (۱۹).

فتاوی‌ای عده زیادی از فقها نیز دال بر عدم وجود چنین نحوه ولایتی و غیر نافذ و بی‌اثربودن اذن اوست که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

آیت... مکارم شیرازی، برداشت کلیه از شخص غیر بالغ را با اجازه ولی او، جایز نمی‌دانند، زیرا معتقدند که ولی در این‌گونه موارد ولایت ندارد (۲۰). همچنین ایشان در حالتی که میت، وصیت کرده باشد و پیوند اعضای او، موجب نجات جان مسلمانان یا بهبود یک بیماری مهم شود، معتقدند که اجازه ولی شرط نیست و چنانچه ولی از این کار ناراضی باشد، اما باز این وصیت همچنان نافذ است (۲۰).

از دیگر فقها حاضر می‌توان از آیت... موسوی اردبیلی نام برد. وی در نفوذ و صحت وصیت به پیوند عضو، تحصیل اجازه اولیای میت را لازم نمی‌داند و معتقد است که وراثت نمی‌توانند برخلاف وصیت عمل کنند. وی معتقد است این وصیت متعلق به اعضای بدن مرده است و وارث هیچ‌گونه تعلق ملکی نسبت به آن‌ها ندارد (۲۱).

همچنین حضرت امام خمینی (ره) و تعداد دیگری از فقها معتقدند که چنانچه میت اجازه به برداشت عضو خود نداده باشد، اولیای وی نمی‌توانند، اذن به انجام این کار دهند (۱۴، ۲۲).

آیت... فاضل لنکرانی نیز معتقدند که برای نزدیکان سببی و نسبی متوفی یا مقتول، حقی جهت دادن اجازه برای پیوند یا تشریح عضو میت وجود ندارد (۲۳).

به نظر می‌رسد کسب اجازه و احراز رضایت اولیای میت، فاقد الزامات فقهی و قانونی است و بیشتر جنبه اجتماعی دارد و به لحاظ حمایت و احترام به عواطف و احساسات نزدیکان صورت می‌گیرد تا روحیه آنان کم‌تر آسیب ببیند. انصاف آن است که چنین کاری ذاتاً پسندیده است و غم و اندوه آنان را نباید دوچندان کرد و تا جایی که فرصت و امکان چنین کاری هست، باید تلاش کرد تا رضایت خاطر آنان را به دست آورد، کما این که در سایر کشورها نیز به همین شیوه عمل می‌شود، زیرا بررسی‌ها نشان داده روحیه نزدیکان و خویشاوندان به شدت آسیب می‌بیند. در ایران نیز بر اساس عرف (رویه) و به خاطر احترام به احساسات و عواطف و نه الزامات فقهی و یا حقوقی از همه افراد رضایت گرفته می‌شود، به نحوی که اگر یکی از آنها رضایت نداشته باشد، اهدای عضو انجام نمی‌شود.

نهاد وصیت، سازگار حقوقی مناسب

بر اساس آنچه گفته شد، چنانچه ضرورت اقتضا کند تا از جسد فرد مبتلا به مرگ مغزی برداشته شود، این امر صرفاً منوط به رضایت خود فرد در زمان حیات بوده و نیازی به کسب اجازه از نزدیکان و وارثین او نیست، به ویژه که این امر مستلزم اتلاف زمان طلایی بوده و با گذشت زمان، بخش قابل توجهی از اعضا قابلیت خود را برای پیوند از دست می‌دهند. مشکل از آن جهت مضاعف می‌شود که اخذ رضایت باید از همگی آنان صورت گیرد و این امر با توجه به شرایط نامناسب روحی آنان وقت بیشتری را به هدر می‌دهد.

نهاد وصیت در این زمینه ساز و کار حقوقی مناسبی است تا افراد در زمان حیات خویش، در این مورد تصمیم‌گیری کرده و رضایت خود را به طور صریح ابراز و اعلام دارند. در تعریف وصیت گفته شده: وصیت، انشای امری است که اثر آن معلق بموت می‌باشد (۲۴).

موضوع وصیت علاوه بر عین و منفعت، می‌تواند شامل حقوق باشد (۲۴). همچنین وصیت ممکن است ارتباطی به دارایی‌های متوفی و یا تعیین سرپرست برای صغار وی نداشته باشد و به جهات دیگری تعلق گیرد، مانند آنکه می‌تواند درباره کفن و دفن خود وصیت کند و نیز می‌تواند در حدودی که تشریح مجاز است، وصیت کند که جسد او را برای تشریح در اختیار

دانشکده پزشکی بگذارند، زیرا این قواعد برخلاف قواعد آمره نیست وانگهی دارای فایده اجتماعی است (۱۳). در هر صورت، به استناد ماده ۲۷۶ قانون امور حسبی: «وصیت‌نامه اعم از این که راجع باشد، به وصیت عهدی یا تملیکی، منقول یا غیر منقول، ممکن است به طور رسمی یا خود نوشت یا سری تنظیم شود.»

چنانچه کسی ادعا کند که وصیت در امور غیر مالی صحیح نیست و سند تنظیم شده اعتباری ندارد، این ادعا در عرف و رویه‌های قضایی مورد قبول واقع نشده است. بنابراین اگر سندی تمام شرایط وصیت‌نامه را دارا بوده و ناشی از اراده صحیح موصی باشد، ولو این که شامل تصرفات مالی هم نباشد، معتبر و لازم الاتباع است (۱۳).

فقه‌های شیعه برای مفهوم وصیت توسعه خاصی قائل شده‌اند و اموری را که در غیر وصیت اجازه نداده‌اند، در وصیت جایز دانسته‌اند (۱۷).

دیدگاه‌های متفاوت در مورد وصیت به برداشت عضو

راجع به حکم اولیه وصیت نسبت به برداشت عضو پیوندی و اعطای آن در قالب اهدا، فروش یا عناوین دیگر بعد از مرگ، نظرات متفاوتی وجود دارد.

در حالی که برخی از فقیهان قائل به جواز وصیت و نفوذ آن در برداشت عضو هستند، برخی دیگر آن را جایز ندانسته‌اند. پاره‌ای صاحب‌نظران معتقدند که بر اساس اخبار و روایات وارده در مورد وجوب رعایت احترام میت و نهی صریح از قطع اعضای میت و اطلاق این احادیث و جعل حکم دیه برای قطع عضو عمدی و همچنین داخل شدن این کار تحت عنوان مثله، این نتیجه به دست می‌آید که قطع عضو میت مطلقاً و ذاتاً حرام می‌باشد و «انگیزه و قصد» یا «اذن و رضایت» صاحب عضو، در رفع حکم اولیه حرمت، نقش و تأثیر ندارد (۲۶-۲۵).

در مقابل از عبارات برخی برمی‌آید که وصیت به قطع و برداشت اعضای بدن انسان پس از مرگ جایز است (۲۷).

در نتیجه اگر میت وصیت کرده باشد که عضوی از اعضای وی را به مراکز مربوطه جهت پیوند اعضا اهدا نمایند تا برای پیوند به بیماران نیازمند استفاده شود، باید به وصیت وی عمل کرد، زیرا روایتی را شیخ از ابی‌الصباح کنانی نقل می‌کند که حضرت صادق (ع) فرمود: «الوصیه حق علی کل مسلم؛ وصیت حق هر مسلمانی است» (۲۸). از

اطلاق و عمومیت این روایت و سایر اخبار، مشروعیت وصیت نسبت به طیف وسیعی از کارها استفاده می‌شود. از نصایح اخلاقی گرفته تا اعمال مادی یا حقوقی نسبت به حوزه‌هایی که در زمان حیات بر آن‌ها سلطه دارد.

در حقیقت وصیت، بدین منظور تشریح شده تا اختیارات ثابت فرد در حال حیات را به بعد از مرگ نیز تسری دهد، لذا وصیت حق مسلم هر فردی است. محدوده وصیت انسان، حقوق شرعی است که برای او در حال حیاتش ثابت بوده و در این محدوده باید به وصیت وی عمل شود و از آنجا که انسان حق دارد تا در طول زندگی، عضوی را به منظور پیوند به نیازمندی اهدا کند، می‌تواند به این کار نیز وصیت کند. چنین وصیتی قابل احترام است و باید به وصیت او عمل شود (۳).

بر این اساس هرگونه بی‌اعتنایی به تصمیم موصی یا تغییر در اراده و یا تبدیل وصیت متوفی جایز نیست. قرآن کریم با صراحت، آن را «اثم» و گناه معرفی کرده است و از گناهان کبیره شمرده شده است (۲۹). خدای عزوجل در سوره بقره آیات ۱۸۰ و ۱۸۱ می‌فرماید: «وصیت حقی واجب است بر خدا ترسان (و تبدیل‌ناپذیر)، پس کسی که آن را مبذل سازد، بعد از آنکه خود آن را شنیده باشد، گناه آن به گردن ایشانست.»

در باب وجوب اجرای وصیت و نهی از عمل نکردن به آن در روایات نیز تأکید شده است. در روایتی از امام صادق (ع) درباره مردی که وصیت کرده بود تا مالش را در راه خدا صرف کنند، سؤال شد. امام (ع) فرمود: آن مال را به هر کس که برای وی وصیت کرده است، عطا کن، گرچه آن شخص یهودی یا نصرانی باشد (۳۰).

در بحث حاضر نیز از آنجا که وصیت به برداشت عضو و اهدای آن به منظور پیوند در نظر عرف صحیح بوده و قانونگذار نیز به نفوذ و لزوم ترتیب آثار بر طبق وصایای عرفی حکم داده است، این وصیت از نظر شرع هم صحیح خواهد بود.

به عقیده برخی فقها، از آنجا که علت عدم جواز قطع اعضا میت، رعایت احترام و حفظ حرمت میت بوده و قطع عضو به دلیل هتک حرمت نسبت به میت، حرام شده است، لذا در صورتی که صاحب عضو با اذن و وصیت خود، اظهار رضایت نماید، با وجود رضایت، عنوان هتک حرمت و استخفاف میت صدق نمی‌کند، پس چنین وصیتی صحیح و نافذ خواهد بود (۳۱).

بسیاری از بزرگان فقهات از معاصرین، برداشت و پیوند عضو را مجاز دانسته‌اند. آیت... خامنه‌ای بر این باورند که استفاده از بعضی از اعضای بدن میت، جهت پیوند به بدن انسان زنده، اگر مستلزم مثله کردن بدن میت نباشد، اشکال ندارد. به نظر ایشان، اذن گرفتن از میت قبل از فوت یا اذن گرفتن از اولیای میت، احوط است (۳۲).

آیت... مکارم شیرازی چنین وصیتی را در صورتی که موجب نجات جان مسلمان یا درمان بیماری مهم بشود، نافذ و جایز دانسته‌اند (۲۰).

آیت... سیدمحمدحسین فضل‌الله با استناد به این که حرمت قطع عضو از میت، به جهت احترام اعضا یا احترام خود فرد می‌باشد، معتقدند که اگر وی با وصیت خود، از رعایت این احترام چشم‌پوشی کرد و از حق خود گذشت، در این صورت برداشت عضو از پیکر وی جایز است (۲۲-۲۱، ۲۷، ۳۱).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، از نظر این دسته از فقها، انسان دارای حق تصمیم‌گیری نسبت به برداشت عضو از پیکرش برای بعد از مرگ خود می‌باشد و این مطلب نشان می‌دهد که حرمت قطع عضو میت، ذاتی نبوده و با رضایت صاحب عضو این حکم رفع می‌شود.

برداشت و اهدای عضو از دیدگاه قوانین مصوب

مسئله برداشت از اعضا و پیوند به نیازمندان براساس دیدگاه‌های فقهی و استدلال‌های متکی بر دلایل نقلی بیان شد. اکنون لازم است تا این مسئله از دیدگاه قوانین موضوعه به ویژه قانون پیوند عضو مورد بررسی قرار گیرد.

تاکنون در بسیاری از کشورها پیوند عضو به بیماران نیازمند، پذیرفته شده است. کشورهای اسلامی نیز بتدریج در این باره مقرراتی را تصویب کرده‌اند و قطع و انتقال اعضای تازه گذشتگان را با شرایط و محدودیت‌هایی پذیرفته‌اند، برای نمونه از بین کشورهای اسلامی می‌توان به قانون ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ لبنان، قانون استفاده از چشم مردگان اردن مصوب ۱۹۵۶، مقررات سوریه مصوب ۱۹۷۳ و قانون مصر درباره استفاده از چشم مردگان مصوب ۱۹۶۲ اشاره کرد (۱۳).

در ایران نیز این امر از طریق تصویب قانون پیوند اعضای بیماران فوت‌شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آن‌ها مسلم است، در تاریخ ۱۳۷۹/۱/۱۷ به رسمیت شناخته شد.

این قانون که از تاریخ پنجم تیرماه همان سال اجرایی گردید، مشتمل بر یک ماده واحده و سه تبصره است. به موجب قانون مزبور، بیمارستان‌های مجهز برای پیوند اعضا، پس از کسب اجازه کتبی از وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، می‌توانند از اعضای سالم بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان بر طبق نظر کارشناسان خبره مسلم باشد، به شرط وصیت بیمار یا موافقت ولی میت جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو یا اعضای فوق بستگی دارد، استفاده نمایند.

مطابق این ماده، قانونگذار ایران، پیوند عضو را مشروط به وصیت بیمار یا موافقت ولی او دانسته است.

در آیین‌نامه اجرایی همان قانون مجدداً به شرط وصیت پرداخته و در ماده ۵ آن اعلام کرده: «پس از مشخص شدن مرگ مغزی، مراحل بعدی در صورت وصیت بیمار یا موافقت ولی میت انجام خواهد شد. قانونگذار در مورد وصیت بیمار، در ماده ۶ همان آیین‌نامه سیاست تسهیلی در شیوه انجام وصیت و راه‌های اثبات آن را برگزیده؛ وفق ماده مزبور، وصیت لازم نیست حتماً به صورت کتبی و رسمی صورت گیرد، بلکه به طور شفاهی نیز از وجاهت کافی برخوردار است، به علاوه قانون تنها به اعلام کتبی یک نفر از وراث قانونی، بسنده کرده است و شهادت دو نفر (بینه) را لازم ندانسته؛ نهایت امر صورت جلسه تنظیمی در خصوص اعلام وجود وصیت‌نامه باید توسط افراد مطلع امضا شود، گرچه قید «افراد مطلع» در انتهای این ماده مبهم است و معلوم نیست منظور از افراد مطلع، چه کسانی هستند، آیا همان ورثه قانونی هستند یا شامل دیگر افراد نیز می‌شود؟

ماده مزبور اعلام می‌دارد: «وصیت بیمار در چارچوب قوانین مربوط می‌تواند به دو صورت کتبی یا شفاهی باشد و با اعلام کتبی یک نفر از وراث قانونی قابل احراز است. در حالی که اصل وصیت‌نامه در دسترس نباشد، از وراث قانونی که وصیت نام‌برده را مبنی بر اعطای عضو محرز بدانند، طبق برگه تهیه‌شده از سوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، باید صورت‌جلسه تنظیم و توسط افراد مطلع امضا شود.»

منظور از واژه «ولی» در ماده واحده قانون پیوند، همان وراث کبیر قانونی هستند که می‌توانند رضایت خود را مبنی بر پیوند اعضا اعلام نمایند. ماده ۷ آیین‌نامه اجرایی در این خصوص رضایت کلیه وراث یادشده را لازم دانسته است.

در مقام تبیین نقش و تأثیر رضایت اولیا لازم است تا به تحلیل حقوقی ماده واحده بر اساس روش‌های قابل قبول تفسیر پرداخت.

این نکته قابل توجه است که قانونگذار بر اساس ظاهر ماده واحده، برای امکان پیوند محدودیت قائل شده و آن را منوط به اعلام رضایت خود فرد در زمان حیات در قالب وصیت و یا کسب رضایت از اولیا بعد از مرگ وی دانسته است، نه هر دو با هم. بیان قانونگذار ظهور بر این دارد که حصول یکی از آن دو کافی است و جمع بین هر دو لازم نیست، پس هر کدام به تنهایی مجوز پیوند هستند.

بر اساس قواعد کلامی در علم اصول هرگاه قانونگذار حکم به جواز کاری را منوط به دو یا سه شرط در عرض هم کند، استنتاج می‌شود که هر کدام از شروط وجود داشته باشد، از نظر قانونگذار حکم مورد نظر (در جواب شرط) ثابت خواهد بود. در چنین مواردی، انتفای یک شرط مستلزم انتفای حکم نیست، بلکه تنها در صورتی حکم از بین می‌رود که همه شرایط منتفی باشد. با توضیحی که بیان شد در ماده واحده در مقام بیان جواز پیوند، از شروط هم عرض با چنین تعبیری «به شرط وصیت بیمار یا موافقت ولی بیمار» نام برده شده است.

عطف هر یک از دو شرط مذکور با حرف «یا» بیانگر این معنی است که هر کدام یک از آن دو شرط مستقل بوده و به طور مستقل (به نحو علی‌البدل) باعث تحقق حکم مورد نظر خواهند بود و تنها در صورتی که هیچ یک از دو شرط وجود نداشته باشد، حکم منتفی خواهد بود (۳۴).

بر این اساس در صورت احراز رضایت فرد از طریق وجود وصیت از جانب خود متوفی یا مبتلا به مرگ مغزی، نیازی به کسب رضایت از اولیای وی جهت انجام پیوند نخواهد بود و صرفاً می‌تواند یک امر تشریفاتی برای احترام به عواطف ایشان یا به جهت حفظ نظم تلقی شود. این در حالی است که رویه جاری در کشور مبتنی بر لزوم کسب اجازه از اولیا است، به گونه‌ای که گویی هر کدام از وصیت و رضایت نزدیکان جزءالعله برای جواز پیوند می‌باشند و در صورتی هم که فرد وصیت کرده باشد، کسب رضایت از وراث هم در کنار آن باید اخذ شود. این رویه با مدلول برخاسته از ظاهر متن قانون همخوانی ندارد، به علاوه احراز رضایت نزدیکان و وارثین عملاً با فوریت برداشت اعضا، قابل جمع نیست.

کسب رضایت مشکلی جدی و زمان‌بر است، زیرا در ماده ۷ آیین‌نامه مربوطه به لزوم کسب رضایت از کلیه وراث اشاره شده است. این در حالی است که در عمل اخذ رضایت از کلیه ورثه

در شرایط نامساعد روحی آنان و تألمات مربوط به مصیبت وارده بسیار سخت و در غالب موارد امکان پذیر نیست.

آنچه گفته شد، بدین معنی نیست که برای احساسات و عواطف انسانی نزدیکان و ورثه احترامی قائل نشویم، بلکه اکیدا توصیه می‌شود تا با نزدیکان متوفی با کمک از مشاوران و افراد خبره به جهت آماده‌سازی آنان و اهدای عضو در زمان مناسب خود همدلی صورت گیرد، زیرا یکی از علل مطروحه پایین‌بودن آمار پیوند اعضا، عدم توجه صحیح و به موقع نزدیکان و خانواده بیماران مرگ مغزی است.

از منظری دیگر به لحاظ منطق قابل قبول عقلا و قاعده ارجحیت حفظ جان انسان (انسان‌هایی که برای ادامه حیات خود نیازمند پیوند هستند) مناسب است، به جهت حفظ عملکرد مطلوب اعضای قابل پیوند، وقت کوتاه طلایی را هدر نداد. آن هم در شرایطی که بیماران بسیاری در لیست پیوند اعضا قرار دارند که چشم انتظار پیوند عضو، لذا با استناد به قاعده فقهی - حقوقی «اهم و مهم» نجات جان بیماران نیازمند پیوند در اولویت اول قرار دارد، بلکه ضرورت می‌یابد.

جایگاه حقوقی کارت اهدا عضو

یکی از تلاش‌های مثبتی که در سال‌های اخیر صورت گرفت تا اهدای عضو در ایران با سهولت بیشتری صورت گیرد، صدور کارت‌های اهدا عضو است. خوشبختانه آمارهای رضایت بخشی در این زمینه وجود دارد.

در کشور ۳ تا ۴ مرکز به طور رسمی، کارت اهدای عضو صادر می‌کند. مرکز اهدای عضو دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی به تنهایی در خاورمیانه تنها مرکزی است که رقم بالایی از کارت‌های اهدای عضو را صادر می‌کند.

بر اساس آمارهای ارائه شده در مجموع، پنج میلیون و دویست نفر در ایران کارت اهدای عضو دریافت کرده‌اند (۳۵). با این وجود علی‌القاعده نباید مشکلی وجود داشته باشد، اما مشکل در اینجاست که داشتن چنین کارتی وجهه قانونی ندارد و در صورت ابتلای فرد به مرگ مغزی یا فوت ناگهانی همچنان لازم است تا نزدیکان و وارثین، رضایت خویش را اعلام کنند، چنانچه حتی اگر یک نفر از آنان رضایت نداشته باشد، اهدای عضو صورت نمی‌گیرد (۳۶).

این بدین معنی است که بر اساس رویه موجود در کشور، کارت اهدای عضو، فاقد آثار حقوقی بوده و تنها امری اخلاقی تلقی می‌شود که نشانگر باور قلبی و تمایل فرد متوفی به اهدا است، بدون این که حقی برای متوفی نسبت به برداشت اعضا و پیوند به نیازمندان و یا وظیفه‌ای برای دستگاه‌های مربوطه ایجاد کند، در حالی که این امر با ضوابط و مبانی حقوقی و فقهی ناسازگار است.

روشن است که پرکردن کارت اهدای عضو از جانب داوطلبان، عملی حقوقی است که در بین نهادهای مختلف حقوقی با نهاد وصیت قابل انطباق است و آثار مترتب بر آن بعد از وقوع مرگ و تأیید پزشکان، قابلیت تحقق پیدا می‌کند.

لازم به ذکر است که تعیین لحظه مرگ برای برداشت عضو، بسیار مهم است و با تردید در مرگ نمی‌توان هیچ‌گونه اقدامی کرد.

در مورد مبتلایان به مرگ مغزی، مناسب‌ترین معیار تشخیص قطعی مرگ، رجوع به نظر کارشناس مربوطه، یعنی پزشکان متخصص است. قانونگذار ایران نیز همین معیار را پذیرفته، برابر تبصره ۱ قانون اهدا، تشخیص مرگ مغزی توسط کارشناسان خبره در بیمارستان‌های مجهز دانشگاه‌های دولتی صورت می‌گیرد.

بعد از حصول علم به مرگ قطعی مبتلایان به مرگ مغزی است که وصیت فرد به عنوان یک ابزار حقوقی بعد از مرگ متوفی به جریان می‌افتد و مجوز اهدا را صادر می‌کند.

با تحلیل فقهی - حقوقی کارت‌های اهدا می‌توان ادعا کرد که چنین کارت‌هایی به لحاظ حقوقی آماره و بلکه دلیل قطعی بر اراده متوفی و خواست جدی او بر اهدای اعضایش بعد از مرگ است و باید مانند سایر وصیت‌های شخص متوفی که ممکن است نسبت به شیوه کفن و دفن جسدش داشته باشد، به رسمیت شناخته شود و علی‌القاعده از اعتباری همانند یک وصیت کتبی و رسمی برخوردار باشد، لذا وجهه شرعی و قانونی به خود گرفته و نیازی به وصیت کتبی یا شفاهی جداگانه‌ای از جانب مبتلا به مرگ مغزی یا متوفی به مرگ ناگهانی و یا کسب رضایت از نزدیکان وی بعد از مرگ نیست.

رییس واحد فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی به عنوان یکی از دست‌اندرکاران این امر، یکی از معضلات اهدای عضو را عدم حمایت خانواده‌ها اعلام کرده است. وی چنین اظهار نظر کرده: «سالانه بین ۵ تا ۸ هزار مرگ مغزی در کشور اتفاق می‌افتد که از

این تعداد فقط ۲۵۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر اهدای عضو می‌کنند. اگر در ایران نیز مانند سایر کشورها، حدود ۵۰٪ از خانواده‌های افراد مرگ مغزی به اهدای عضو راضی شوند، دیگر هیچ بیماری، نیازمند دریافت کلیه از یک فرد سالم نخواهد بود و یا از دیالیز رنج نمی‌برد (۳۷).

علی‌رغم این‌که ماده واحده قانون پیوند اعضا به وصیت فرد به عنوان مجوز این کار اشاره کرده و پرکردن داوطلبانه کارت اهدای عضو در حکم وصیت رسمی افراد، بلکه همان است، با این وجود همچنان کشور با مشکل اهدای عضو مواجه است. صاحب‌نظران مهم‌ترین مانع را رضایت خانواده‌ها دانسته و اظهار کرده‌اند: چنانچه در صورت وجود کارت اهدا، اقدام به پیوند بدون فوت وقت شده و در صورت فقدان، به دنبال کسب رضایت از خانواده‌ها باشیم، می‌توان در ازای هر فرد مبتلا به مرگ مغزی جان یک تا ۸ نفر را نجات داد (۳۸).

نتیجه‌گیری

آمارها حاکی از آن است که در کشور تنها ۳٪ افراد نیازمند موفق به دریافت عضو و احیای حیات خود می‌شوند، در حالی که ۴ میلیون نفر کارت اهدا عضو را تکمیل کرده‌اند. عدم توجه به نص صریح قانون پیوند اعضا و مدلول‌های حقوقی الفاظ و سیاق به کاررفته در آن، موجب تفاسیر اشتباه از آن و آیین‌نامه مربوطه شده و در نهایت زمینه استفاده از ظرفیت قابل توجه بالقوه در این خصوص را از بین برده است.

قانون پیوند اعضا و آیین‌نامه اجرایی آن بر اساس سیاست تسهیلی قانونگذار استوار است. بدین لحاظ اعلام کتبی یک نفر از وراث قانونی برای احراز صحت وصیت متوفی مبنی بر اهدای اعضای خود کافی است. از سوی دیگر قانونگذار احراز سند کتبی وصیت را لازم ندانسته و شهادت یک نفر از وارثین مبنی بر استماع وصیت شفاهی متوفی را کافی دانسته است. بر این اساس، کارت اهدای عضو که توسط متوفی در کمال هوشیاری و رضایت کامل وی در زمان حیات تکمیل می‌شود، باید وصیت رسمی تلقی شده و وجاهت قانونی و شرعی داشته باشد.

این در حالی است که بنا بر آموزه‌های شرع مقدس، ورثه حق تغییر وصیت‌نامه متوفی را ندارند. به نظر بسیاری از فقها، ولی شرعی متوفی دارای حق تصرف در جسم و اعضای او به نحوی که بتواند اجازه برداشت عضو را بدهد، نبوده و تا این حد ولایت ندارد. بنابراین اذن وی در برداشت عضو از پیکر مبتلا به مرگ مغزی، در صورت عدم اذن و یا عدم وصیت صاحب عضو، نافذ

نمی‌باشد. همچنین در صورت وجود اذن یا وصیت از سوی صاحب عضو، عدم اذن و رضایت ولی شرعی، مانعی در برابر جواز برداشت عضو نمی‌باشد، اگرچه بهتر است به لحاظ مسائل اخلاقی و احترام به عواطف انسانی رضایت نزدیکان میت نیز کسب شود.

از منظر قانونی، قانونگذار در ماده واحده یکی از دو حالت وصیت بیمار یا موافقت ولی میت را برای اهدای عضو کافی دانسته است، در حالی که آیین‌نامه اجرایی این قانون، در ماده ۵ فراتر از محدوده خود، شرط موافقت کتبی ولی میت را به وصیت بیمار افزوده و اعلام داشته: «پس از مشخص شدن مرگ مغزی، مراحل بعدی در صورت وصیت بیمار با موافقت ولی میت انجام خواهد شد.» این موضوع خلاف اصل ۵۷ قانون اساسی است، چراکه دولت در تنظیم آیین‌نامه‌ها نمی‌تواند ضابطه دیگری مغایر ضوابط مصوب مجلس شورای اسلامی اضافه کند یا آن را تغییر دهد.

پیشنهادهای

به منظور توسعه اهدای عضو پیشنهادات زیر ارائه می‌شود:

به نظر می‌رسد آیین‌نامه مذکور، باید به نحوی اصلاح شود که اولاً وصیت بیمار را به تنهایی و مستقلاً به رسمیت بشناسد؛ ثانیاً تکمیل داوطلبانه فرم اهدای عضو توسط متوفی در زمان حیات خود را به منزله وصیت رسمی وی تلقی کند.

البته موافقت اولیای میت با اهدای عضو، ضمن تسهیل اجرای وصیت متوفی، اثرات روحی و عاطفی مطلوبی را نیز می‌تواند به دنبال داشته باشد و پذیرش اجتماعی اجرای این سیاست را افزایش می‌دهد، لذا در این راستا فرهنگ‌سازی در جامعه در خصوص اهمیت اهدای عضو و ملموس کردن نتایج آن برای آحاد جامعه و تبیین گستردگی نیاز به این امر، اثرات زیادی در عرضه اهدای اعضای افراد متوفی یا دچار مرگ مغزی به نیازمندان خواهد داشت. همچنین آماده‌سازی خویشاوندان و نزدیکان مبتلا به مرگ مغزی و یا مرگ ناگهانی در چنین شرایط سختی با روش‌های روان‌شناختی و از طریق تبلیغ جنبه‌های دینی امر اهدای عضو و آثار اخروی مربوطه برای متوفی توصیه می‌شود.

References

1. Najafizadeh K, Ghobadi O. Year book of Iranian organ donation. Tehran: Iranian Organ Donation; 2016. p.19.
2. The Holy Quran. Maidah: 32.
3. Momen Qomi M. Kalamat sadide fi masael jadide. Qom: Islamic Publication Institute; 1995. p.172-174, 181.
4. Zanjani A. Collection of Articles & Challenges of the second seminar on Islam's views in medicine. Mashhad: Mashhad University of Medical Science; 2002. p.188.
5. Makarem Shirazy N. Qawaid Fiqhiyyah. Qom: School of Imam Ali Ibn Abi Talib; 1991. Vol.2 p.39.
6. The Holy Quran. Al-Ahzab: 6.
7. The Holy Quran. Baqarah: 207.
8. Al-Hurr Al-Amili M. Wasā'il al-Shī'a. Qom: Aalulbayt Institute; 1989. Vol.16 p.156, 446.
9. Khomeini R. Alibi book. Tehran: Institute of Publication and Compilation of Imam Khomeini's Works and Thought; 2001. p.42.
10. Bay H. Qawaid Fiqhiyyah. Tehran: Publishing Organization of Institute for Islamic and Thought; 2014. p.114-116.
11. Tabatabaei Yazdi M. Hashieh Makaseb. Qom: Esmailian; 1959 .p.120.
12. Mohaghegh Damad M. Civil rules of fiqh. Tehran: Center for the Publication of Islamic Sciences; 2008. p.35, 141.
13. Safaei H, Ghasemzadeh M. Civil Liability (Non-Contractual Obligations). Tehran: Samt; 2005. p.18-24.
14. Khomeini R. Tahrir al-Wasilah. Qom: Islamic Publication Office of Society of Seminary Teachers of Qom; 2004. p.475.
15. Larijani B. Tehran: Holistic attitude Toward organ Transplant. Tehran: Charity Foundation for Special Diseases; 1998. p.267.
16. Ansari M. Al-Mousu'at al-Fiqahi al-Maysara. Qom: Islamic Majmaolfekr; 1998. p.395-397.

17. Mughniyah M. Al-fiqh al-Almadhaahib al-Khamse. Lebanon-Beirut: Dar al-Javad; 1982. p.468-469, 642.
18. Jawahery H. Research in Contemporary Jurisprudence. Beirut: Dar al-Zakhair; 1999. p.350.
19. Ayati M, Amini A. Tahrir ur-Rawdah fi Sharhe-el-Lom'ah. Tehran: Samt; 2001. p.223.
20. Aliannejadi A. Collection of new sufetat of Makarem Shirazy. Qom: School of Imam Ali Ibn Abi Talib; 1996. p.441-446.
21. Mousavi Ardebili A. Al-Fatawi al-Wadhhah. Qom: Najat; 1998. p.414, 475.
22. Haeri K. Al-fatawi al-Muntakhhah. Qom: Dar al-Tafsir Esmailian; 1997. p.93, 192.
23. Lankarani M. Collection Of qestions. Qom: Amir Press; 1997. Vol.2 p.611.
24. Katouzian N. Will. Tehran: Tehran University; 1960. p.7-10.
25. Azad qazvini A. Al-Masal al-Moustaheda .Qom: Publishing Author; 1994. p.51-57.
26. Asif Mohseni M. Jurisprudence and medical issues. Qom: Publishing Author; 1998. p.176.
27. Faqihi A. Collection of works by the congress on the study of jurisprudential principles of Imam Khomeini. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance; 1995. Vol.11 p.361.
28. Sobhani J. Tahzib al-Usul. Qom: Islamic Publication Institute; 1985. p.172.
29. Hashemi SHahroudi M. Culture of Fiqh according to the religion of the Ahlul Bayt. Qom: Institute of Islamic Encyclopedia of Islamic Law based on the religion of Ahlulbit (AS); 2005. p.230
30. Babawayh Al-Qummi M. Man la yahduruhu al-Faqih. Tehran: Sadouq Publishing; 1989. p.42.
31. Mousavi KHoei A, Tabrizi J. Sirat al-Najjah fi Ayoubeh al'satatayat. Qom: Selected Pubelications Offic; 1996. p.318.

32. Rouhani M, Noghani F. Medical sentences. Tehran: Teimourzadeh Publication; 1997. p.145.
33. Ahmad A, Ghazi A. Fiqh al-Hayah: Fi hura' at ma samaha Ayaatollah al-Sayid Mohammad Hussein Fazlullah. Beirut: Al-Arif; 1999. p.176.
34. Ghafi H, Shariati S. Applied "principles of Islamic jurisprudence". Qom: Research Institute of Hawzeh and University; 2011. p.157.
35. Shadnoosh M. 30 milion people with organ donation card. 2026. Available at: <https://www.irna.ir/news/society/83182398>. Accessed April 3, 2019.
36. Qobadi O. Importance organ donation card. Available at: https://www.ehda.center/fa/organ_donation_card. Accessed April 3, 2013.
37. Iranian Society of Organ Donation. Available at: <https://www.ehda.center/fa/page/statistics>. Accessed April 3, 2019.
38. Bonyadi B. Organ donation needs promotional activitis. Available at: <http://www.ehda.sbm.ac.ir/index.jsp?fkeyid=&siteid=489&pageid=34332&newsview=68757>. Accessed April 3, 2018.